

در بیان کیفیت

مد و جزر اسلام

تصنیف:

خواجہ محمد عید اللہ بمل

سنہ ۱۳۲۰

ہجری نبوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیباچه

از آنجا که این ناله، نالهٔ بسمل است و فریاد فریاد
درد دل - اگر به اصول سجع طرازی و سخن پردازی است
بفشد، نوا سخنان بزم شیوا بیانی این صدای قارع صمغ
را شیون مرغ چمن گم کرده پندارد نالنده را در نالیدنش
معذور دارند. که مویهٔ دل درد مند چون نغمهٔ خاطر
خورسند مسرت نیارد.

والسلام فقط

خادم قوم عبیدالله بسمل

LC Control Number



2001 310750

بسم الله الرحمن الرحيم

مد و جزر هلام

یاد ایامی که قلم تن بطوفان داده بود ز ورق روم بگیرد آب بلا افتاده بود
هم جہاز اہل جرم بر کنار ایستاده بود تا اگر یک از خود خبر گیرد بغرق آماده بود

حسبنا الله گفتہ کشتی بر آب انداختیم

حسبنا الله بحال این آن پرداختیم

پادشاهی عامہ حلیق از صلیت نام روم اگر نداشتہ ہموارہ از آن قسطنطنیہ مملکت گیرند ، بنا علیہ نوشتہ می شود کہ روم در صحر
مملکت ایتالیا است کہ بر لب آیت (تائیر) واقع شدہ است و ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد حضرت عیسیٰ معصوم پیر مرتبت
عاز بر اہل مملکتی کہ زبان رومی دہان متداول بود ، این شہر دار السلطنہ قرار یافت ، در زمان پیشین سلطنت جمہوریہ در آن
حکمرانی میکرد اما بعد از شکست شدن آن محبوس شہان مملکت را قیصر روم و کبیر روم و عظیم روم لقب لکوند ، در آن اوقات
ساکنان آن سرزمین نہ بر اضم نام پرستی داشتند و سلطنت شان بحد قوت و شوکت پذیرتہ بود کہ بروفق جغرافیای آن زمان تقریباً
کل نیاز زینگیں علم ایشان سرور کردہ بود و زبان روم (لاطینی) را مثل یونان سخن علوم و فنون میداشتند در ۳۳۰
قسطنطنیہ عظم در جانب شرقیہ آن مملکت در حد دیونان شہر بیزانٹین (بزنطائن) را وسعت و معمور افزودہ قسطنطنیہ
نام نهاد چون توجہ خاطر پادشاہ باین شہر زیادہ بود این معمورہ نو نیز ب نام روم شہرت گرفت ساکنان این شہر نیز اضم
پرست بودند مگر از توجہ و تلقین قسطنطنیہ بدینایت عیسویہ درآمدند —

الپارسلان شاہ بلجوقی در ۴۶۷ھ اکثر مقامات آسیا کو حکایت مسخر نمودہ در حد و شرقیہ این شہر حکومت اسلامیہ قایم نمود
آخر کار سلطان محمد خان ثانی در ۸۵۷ھ بعد از محاررہ عظیم در حوزہ تصرف خود داراوردہ دارالحکامہ مملکت حشمتی کہ دانید چنانچہ از آن
روز تا این زمان پایتخت دولت علیہ عثمانیہ است و شاہنشاہ این سلطنت عظمیٰ را خلیفہ الروم و سلطان روم مگویند پس دین جہر زبان
دو روم زبان زد خلق میباشد یکی ہمان روم کہ دارالملک اطالاست و تا ہنوز شاہان آن سرزمین پایندہ دینت عیسویہ ہستند
تصویر حضرت عیسیٰ و مریم را عبادت میکنند بایں روم شدہ دین خود و خلیفہ پطرس حواری میدہند در زمان قدیم جمیع نصاریا
حاکم دین و دنیا میداشتند و حکم اورا چون حکم انجیل واجب التعمیل تصور میکردند آخر کار لوتر جرمی در ۱۴۱۳ھ
پردہ از فرکارش بر انداخت و مذہب جداگانہ بنام پروتستانت (قائم ساخت از آن روز بایں آن دستگاه
نماندہ است ، البتہ فرانسیس پرکال ، اندلس ، اطالیہ اورا یک بزرگ مذہب خود میدہند ، این روم لا

پرتگال از سهم خوشن بادبان خوانده بود
 روس را جنگ صفای در تلام ماند بود چو
 لطمه اش دنیای نو را در خفا بنشاند بود
 سیل او بر این کهن معموره طوفان انده بود
 اندران موج حوادث ششانی کرده ایم
 نیک میدانند خدا مانا خدائی کرده ایم
 کشتی اطرش بود از بدو غررش بقرار
 بود اسطول فرانس در تموج لطمه خوار
 بود از بی لنگری فاپور جرمن بیوتار
 بود خود شخوطه لندن ز طرد جاعیب دار
 همت ما آن زمان بیان این واپور بود
 مرکب انگلیس کز آشوب او مقهور بود
 در تلام دید تا از دور خلقی را نترند
 در تموج گشته ششدر ماند در گرد بند
 خوانده بسم الله مجربیا و مرسمابلند
 غیرت مادر میان لجه ز ورق را فکند
 بر سرستغقان پیش از ناله خود ارساند
 صد غریق بحر آفت را بسا حل بر نشاند

بقیه حاشیه صفحه گذشته - رومیه کبری در دما و در دم مغرب میامند چرا که از قسطنطین بجانب مغرب واقع شده است
 و قسطنطنیه را اسلامبول در دم مشرق و ترکی میگویند از این جهت که از ملک ایتالیه سمت مشرق بنام شده

چون صبا بر بحر و بر اکتشاید گذر ما کرده ایم در بند و پست کوه و در سفر ما کرده ایم
صد طریق ناسپرده پی بسر ما کرده ایم خانه ها آباد در هر یوم و بر ما کرده ایم

بود آسیا سر بسر معمور از آثار ما
بود یورپ نیز زیر سایه دیوار ما

که مغرب حکمت یونانیان آموختیم که مشرق از تجارت سیم و زر اند و ختمیم
هر طرف در گوه بر زن شمع علم افروختیم مصریان را داغ حسرت بر جگر میخوتیم

کار لال استلم رقصه رنج در بنان
گین ابالد رقم بر خولشتن زین استان

علا یعز در آن اوقات هر قدر بر عظم از آسیا و یورپ آفریق که در معرفت آن درآمده بودند همیشه در مکه و مسلمانان بودند
در طبیعت و هند و عرب و اندلس و ایران و اقله بعد از آنکه بر سر آفاق فضیلت میباشند ایشان را در عهده خلافت
عبد الرحمن اموی طرف علم هند و عربت پیداست بود - چنانچه تصنیفات دس کار دینر - هیوگرتیز فالینوس - ارسطو - ابوالیس
و غیره حکما یونان را از زبان دلاطینی و یونان در اقله قرطبه در زبان عربی شرح نموده و علم کیمیا و نباتات و طب را در ملک حبش
اشاعت طلعه - (مبین الاسلام دکتور نیز) بعد از تسخیر بلاد ایران و آفریق و اندلس از عربت تجارت پیدا کردید و خیال
ایشان این امر جاگزنت که در مقامات تجارت اسلام را اشاعت داده آید تا بوجه اتحاد و یگانگی سفر هم تکالیف رفع گردد و هم
تجارت را رونق تازه بخشد مصادفان و شوکت خلفای بن عباس تمدن اهل بغداد تجارت را بر سر هند و ستان تحریک داد چنانچه اهل
عرب قبل از این در اکثر مقامات هند و ستان طرح اقامت می نمودند و از فیضان صحبت ایشان بعضی را یان مسلمان هم شده الجزین
عرب بر اثر قوت تجارت رو بجزایر هند و ستان آورده تا بسلون - سائر - شیس - رسیده بلکه از آنجا پیشتر گذشته در نو صحن قیم
نمانند و از جانب دیگر کاروان عرب تا در سیبیر یا راه محط صحرانگه آیدند و در آفریق تالب آب گیر رسیده ملک کان و ملک
ونگره - نکره و کوک و در حوضه تصرف آوردند بعد از آن بر شانار - در فور - برنو - تمبلکو - و ملی که بر سر آفریق واقع بودند
شدند از آن پس از آنجا بایر رسیدند - مقدشون - منده - سونا - گلو - موزمبیق - الکرگاه چهارم از خه
قرار دادند و از آنجا نیز قدم در جزیره مدغاسکر نهادند بلکه بهمت عالی آن جوانان برین اکتفا ننموده باروس و اسکانیو را بطنه تجارتی
پیدا کرده بودند - دکتور لایبیز در سنین الاسلام هنگامی که بعضی از مؤرخان یورپ اقبال انمیر نموده اند که برخی از اهل عرب که در اندلس قیام می داشتند
و از برای تجارت در دیار آندوشه میکردند در ۴۳۱ هجری پیشتر از کلیس بر دنیا نو اطلاع حاصل نمودند مگر غیر از آنکه لینگاه آنرا دیده باشند
فائده دیگری از آن نبرد آشتند و نه آن مقام را ممکن بود ای خود ساخته باشند مصر پیشتر از سایر ممالک در صناعات و حرفت ترقی نموده
بود چنانچه یونان نیز از پرورشنی آن پذیرفت در سلسله تفریع علوم اگر چه هند و ستان بر مصر هم تقدم میدارد مگر چونکه ساکنان این سرزمین
نیز چون چین یا دیگر ممالک کمتر تعلق می داشتند - بنا علیه در نشر علوم آن سبقت بمصر راجع گوید و در عهده قدیم علوم و فنون

در صناعت بود بارادستگاه دشمن بود فکر ماهران را بگرفت رهنمون
ما بطبع کار کن کردیم ایجاب و فنون ما بعقل پر هوسر بودیم از یاران فردون

خلق را پیش نظر مشق کار مابسی است

در نمایشگاه عالم یاد کار مابسی است

نرم مادر بلج بود و رزم مادر خاوران تاج مادر مصر بود و تخت مادر صفایان
بیل مادر هند بود و رخت مادر سیستان تیغ مادر هند بود و نیزه درمازندان

دشت موسی گاه میله زید از غوغاها کوه آدم گاه سر میود زیر پای ما

شد ارسطو زنده جاوید از عجب ازما شد فلاطون شاد از طبع جنون پر دلا

بقیه حاشیه گذشته - در دنیا بدینگونه اشاعت پذیرفته است که از همه پیشتر اشراقات علیمه هند یا فارس تمجیل شده و مصر غالباً از هند اقتباس نمود
و مجموعه علوم هند و فارس و مصر در یونان درآمده و از یونان روم و الکبری فر گرفته و از روم الکبری عر افند نموده و یورپ بر خراز عریب و جوحی از روم
دیونان حاضر نموده چنانچه به شجره مرقومه سهویدا میگردد مگر عرب و یورپ اکثر علوم را بلا واسطه از هند

و فارس نیز فر گرفته است به کار لابل نام مورخی است که در ۱۸۸۸ در انگلستان وفات یافته تاریخ اسلام را خیلی با اقصاف و

۱۰۰۰ در در گین در ۱۴۰۰ ع تاریخ روان سلطنت رومیه الکبری را نوشته است

در آن کتاب عمده مبارک حضرت خاتم النبیین و خلفای راحلی با تعریف

و تمجید کرده است

۱- ارسطو استاد اسکندر اعظم شاگرد افلاطون واضع علم منطق ۳۲۲ قبل از میلاد و فانیست

۲- افلاطون حکیم الهی شاگرد سقراط است با شنده اتنیه (اتخنر) دارا کلا فیونان

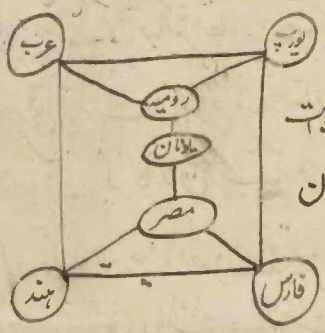
۳- ۳۴۰ قبل از میلاد ازین جهان رحلت نموده مصنفات ارسطو و افلاطون را

حنین ابن اسحق، یحیی نخوی، ابوشیر مثنی، احمد بن الطیب - سخی ابن مقفع، ثابت ابن

ابویحیی مرفری، یحیی ابن عدی، ابوزید بلخی، ابراهیم بن اهلست، ابوالفرج ابن قدومه، ابوالقاسم الکطانی، ابوحفص خراسانی، علی ابن

احمد عمرانی، جاج ابن دویف مطرا لکونی ابن رشد - و غیره بلغت عرب ترجمه و تفسیر نموده روح تازه بقلب آن علما

مردم دمیده اند



در عهد سلاطین تیموریه اندرون قلعه معلی پیش رو ایوانی است که یک سر راه کلان بود که با میزان عمل شهرت داشت

بر سر اهرام مصری نوبت یامیزند
قرعه راند بهی بر دولت یامیزند
در جهان حرف کرم از نوبت یامیزند
در شجاعت داستان از نوبت یامیزند

گر چم شد از دست چرخ این وزند مار الضیب

لیک عالم یاد دارد قصه جنگ صلیب^۱
بود مغرب از بهار سیولز^۲ تیشن بخیر
وز چین سیرای طبع بنوطن^۳ بخیر
وز نوآیین طرز استدلال با کن^۴ بخیر
بود یورپ اندران وزان بنادانی اسیر
بود ششصد ساله رزان عهد تا قرن کبیر

۱- اهرام مصر - بناوات چهار گوشه مثلث نما که از دنیای نیل میثافت پنج میل واقع شده است در ۹۵۰ ساله و ترمیدان صلیب
قسم خورده از برای انتراع بنیت المقدس با مسلمانان جنگ آغاز نمودند چنانچه بعضی از ان اماکن طیبیه را از دست تصرف اهل اسلام بدویم
اما آن جان نثاران شکر الله سعیم شکست خاطر هم نشد علی الاصل از برای خلاص ارض المقدس هنگامه کارزار را جاد شدند تا آنکه سلطان
صلاح الدین صفوی رح آن بلده طیبیه را از دست نصارا باز کشید این خبر بعد از شش روز شاه انگلیس سخت متوحش شده با اتفاق پادشاه
شاه فرانسه و پادشاه جرمن و پادشاه روم شکری زیاد از مورد ملج بر ملک شام برخواست اما در ۱۲۹۱ء سلطان آنهمه شکست داده ملک
از تسلط نصارا برداشت ۲- سیولز تیشن لغت انگلیسی است بمعنی تهدید و تمدن چنانچه اهل عرب نیز زمان اهل یورپ را دول متهم
میگویند ۳- سراسحاق نیوطن (پیرازک نیوطن) بنام حکیم است دانا علم ریاضی در ۱۸۲۶ء وفات یافته ۴- لیکن
استدلال فرانسس لیکن این حکم در ۱۵۶۱ء تولد شده و در منطق و فلسفه روح تازه دمید -

۵- اولین نام انشا پرداز است که فن انشای زبان انگلیسی پایه نو بخشیده است در ۱۷۱۹ء این جهان را بدو دگفته
۶- مایه سادس عشره عیسویه را قرن کبیر میگویند که در ان قرن علوم و فنون ملک در ان قرن در ترقی قدم نهاده و منجمه زمان وسطی از میلاد
عیسی تا اختتام ۱۵۰۰ ساله میباشد کم و بیش ششصد ساله سائر اقوام بر عظم یورپ در ظلمت و جهالت گرفتار بودند و حالت سیاهی
و افریقیه ازین هم بدتر بوده در ان هنگام اهل عرب محض بدولت اسلام هر گوشه دنیا را بنور تندیس روشن نمودند

دند شمع تهذيب سپر اغ بزم ما فروختن مخزن حکمت ز گنج علم ما اند و ختن
دند گرچه اکنون داغ حسرت بر دل ما سوختن خود بده انصاف احسن را کجا آموختن

در او پاد و انطی طرز حیرت از ما ببرد
آفرین و لونا را از ما فن الحیرت ببرد
آزمان کردیم بنیاد شریعت استوار بود در ره و لعب افتاده خلق از هر کنار
ب داده در هر صحرای هوا از کف عنان اختیار بود لیت افتاده هر ملت ز اوج اعتبار
طاعت ایزد بدرس و کاران باید بود
طبع عالم از هجوم معصیت بیار بود

را سب از تقلید یا پاره ز چه شناخته پروان دین سی را بچه انداخت
قبله آمال خود تصویر مریم ساخته در قمار حب دنیا دین ایمان باخت

از طریق راستی افتاده بر طریق دور وز شعاع آفتاب صدق خشمش مانده کور
خوار از کردار بد گردید نسل انبیا ساخته از سر بدر اندیش روز جزا
کرده دور از چشم خود با پرده شرم حیا سر نهاده در معاصی از ره حرص و هوا
مشراب خود کرده کاهن شیوه شراب الهی
زانکه از تورات موسی در دلش حرم شود

۱- خیلی گمان از تاریخ نویسان یورپ مشراده در گن - هنری لوئیس - دو کور هیل - و دیو فرانسوا - سکند - نند و غیره اعتراف اند که چنانچه
۲- فضل و کمال یورپ علام عرب بوده است . ۳- و انطی - اول کسیت که طریق جزعرب زبان انگلیسی شرح داده ۳۳ روزن - اول
کسی که علم الحیر از زبان عربی بزبان فرانسوی نقل کرده - ۴- لونا را - اول شخصیست که الحیر او اقلیدس را از تازی به انگلیسی ترجمه نموده -
۵- پاپ اسقف اعظم فرقه کاتولیک که ایشان تصویر مریم عیسی اسجد میکنند .
۶- بطریق - سردار از سرداران سلطنت رومیه - ۷- نسل انبیا عبارتست از بنی اسرائیل که اولاده حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب
و یوسف و یهودا و غیره میباشد .
۸- کاهن - ما خود هست از کثرتین که لغت عبرانیت لغت عالم و در کتب تورات چون ایشان از برای فریقین معلوم اکثر فال گیرند
از نجابت عربان ساحر و غیب گویا کاهن میگویند .
۹- شراب الهی بود در اصل شراب خردن یهود است چون تورات درباره باده خور قدغن شدید دارد است ، انقوم شراب را بر سبیل ختم نموده
بنابران شعری زبان فارسی در اصطلاح خود بنیان شراب خردن را شراب الهی میگویند .

سوره قمر در مجمع
در علم الهی

غیرت نیردن شده برامیر اطور زمان
نی بشرع موسوی مایل کس از پیر جوان
ظلم و طغیان برسانده سر باوج ستمان
نی سوی قانون سولن ملتفت خلق جهان دا

در لنگ کوب حوادث عالمی با مال بود
بر جهان با رسالت بسته تشنه ل بود

هیچکس جویا حکمت در همه یونان نبود
هیچکس از انبای فارس صاحب رفان نبود
هیچکس با پند ملت در همه کجایان نبود
هیچکس از اهل لندن غمخواران نبود

خود عرب جز تلخکامی بهره دیگر نداشت
فاش میگویم جز آب شور در ساغر نداشت

طبعمانا آشا از کسب ایجاد و هنر
چون بهایم کسیر افتاده میان خواب و خور
از فلاحات بی نصیبان تجارت بی خبر
نی بحکمت نامدار و نی بصنعت شهرو چ

جز ستمکاری و غمخواری دگر آیین نبود
هیچکس در انقیاد حکم و شرع دین نبود

آتش کین ارنجد از غصه می افروختند
جز سلحشوری دگر حرفی نمی آموختند
تا بغور از گرمی آن خشک و تر میخوشتند
حاصلی غیر از زیانکاری نمیانداختند

از جدل بر عرب بیرون بر میخواستند
آن کهن ویرانه را ویرانه تر میخواستند

۱۲۱۰ یزدن - امپراطور سلطنت رومیه که در ۶۳۲ از بطن مادر برآمده خیلی جابرو جابر گشته اولاما در خودرا کشته پس همه شهر بنود
نزد خود بر قصر برآمده تماشا میکرد آخر عایا از دستش بجان آمد علم بغاوت برافروختند و آن بد سیر تا مقابلهت نیارده خود را هلاک ساختند
۳ سولن از ضایده حکامی یونان است و مسقط الرأس ایشان بود که معرب آن آئینه است و آنچه ما در فلاتون بود از برای ملک یونان
تو این سیاست مدنی خوب وضع کرده بود در شهر صور مد فون گروید

۴ مراد از زمان فطرت است که باین خباب عیسی و عهد فرخ ممد سرد عالم بود در آن اوقات جمیع ملل در غل و ظلمت جهالت و بیگونی افتاده
۵ اشارتست بحدیث سرو عالم لوکان العلم فی الشریان الاله الفرس
۶ نجد - بالفتح زمین بلند خلاف غور نام ملکی از عرب که زمین آن نسبت به بیا به و حجاز بلند است
۷ غور - بالفتح زمین پست و زمین تمامه باین نجد و غور حجاز واقع است

نام این صلیب بن بدر

ماجرای وحش و غرابه خنجر و خنجر
از مورخ پرس تا سازد به پشت آشکار

سرگذشت بکر و تعلق هم نثار هم جفا
ن داستان ریحان و طحفة یوم الفجار

زین بهار طبعه اعراض میگویند و نام زین است بر بنی یروغ را
عرب - این و میان بنی سیم و بنی شیان وقوع یافته

قصه صلیب سلیم افسانه یوم الغبط
قصه عرب لعاب و شورش یوم الوقیط

قصه عرب لعاب و شورش یوم الوقیط
قصه صلیب سلیم افسانه یوم الغبط

یکدم از سهو هم سپرده در راه وفا
تن همی لرزد و جو خوانیم شمه زان ماجرا

بود از خرد بیکانه و بی بهره از شرم و حیا
در گذر از افسانه ها آخر چیا گویم چیا

بسکه از تنید و از طرز تمدن عار داشت
سرکشی مردم کشتی دختر فروشی کار داشت

جان نثار صورت پچان نموده خاص و عام
مکه الله المبارک کعبه الله الحرام

روى خود پچیده از سران حمی لایام
چیده بت بالابت از فرشتگان سخن نیام

خانه ایزد خلیل الله کشف معمار بود

قبضه لایت و مناش بر در و دیوار بود

این معرکه در اشعار جاهلیت بحر بسوس موسوم است و سرگذشت آن بنحو این بوده که شتر شخصی در نعمت زنی افتاد زن که شتر را زده از در عیت بدین کشید مالک شتر دوشم شد پستان زن که را برید بر این ماجرا در میان قبیلہ مدو و خوشان زن خان جنگ عظیم دیویت که ۴۹۳ تا ۵۳۴ هجری و تخمیناً پنج سال بازار کارزار گرم بود هنگامیکه از نظر از شجاعان عرب بن کشت خون و عرق تیغ تلف گشته در او حال بنی بکر و بنی تغلب درین فتنه دستگیر گشته بودند مگر آخر کار حبله قبایل عرب بنان شرکت و زدند ۲ نثار - و زن کتاب نام آبی است بر عمر که در آن مقام از یکسو بنی سیم و بنی عامر و از جانب دیگر بنی زبایه و بنی جک پیکار بودند ۳ جفا نام آبی است بر بنی سیم را در نجد و بنی بعد از گذشتن کمال بر واقعه نثار باز میان بنی عامر و بنی سیم معرکه کارزار گرم شده بود - ۴ قیس ابن زبیر و حذیفه بن بدر در پی با هم گروستند قیس وحش و غیر نام او سپید در میان انداخته حذیفه در برابر آنها خطا و جفا نام رهبر با خود پیش کرد بنو فزارة از کرده حذیفه سر راه کین کرد نشسته و غیر راه را که سبقت نموده بود ترسانیدم داد پس میان فریاد قیس جنگ رخاست و این حرب ضرب از ۵۶۸ تا ۵۷۳ هجری در میان عرب بود اکثری از قبایل عرب این معرکه شربت موت چشیدند و این جدال قتال و قتی از میان این بر طرف شد که افتاد اسلام از مشرق گنتم اعداء فالف بنی قلوبکم فاصبحتم بنحیت اخوانا بر سران پر خاش جویان بمناخت

۵ طحفة - نام جائیت که در نجابی یروغ را با قابوس بن زین مراء السماء جدال قتال داده بود ۶ یوم الفجار - چهار روز ماه محرم که مابین قرش و قیس غیلان حرب ضرب است داده بود، درین معرکه حضرت رسول کرم نیز تشریف داشتند و بن اشان بر سپاه بود - ۷ وقط - آبگیر و منگاک و یوم الوقیط نام روزیست که در آن روز بنی سیم و بکران اهل جنگ کردند ۸ قبیلہ ثقیف که از اعلا قبا یروغ در شهر طایف که از مکه منظر بفاصله چهل میل واقعست این بیت را از زمانه شعیب پرستار میگردند خدا قاضی حاجات خود نمیتند و قتیله عسکر فروزی اثر اسلام بسته ثانی سحری بعد از فتح طایف مکه لطایف متوجه شد قابل ثقیف تا بمقامت نیارده طالبان شدند و شرایط صلح را تجویز کرده پیشکش منجمل آن یکی این بود که ما را اجازه داده آید که تا کمال دیگر این بیت را پرستش کرده باشیم حضرت این امر را رضا نداده فرمودند که ما برای کسر اضماع و نشر اسلام معوث شده ایم ما میکه این بیت را ریزه ریزه نکنید صلح نخواهیم کرد آخر الامر در میان قبیلہ ثقیف عاجز شده عرض کردند که باید دست خویش خدای خود را نتوانیم شکست اگر شما طاقت دارید بسیم بد و غیر بن شعیب فرموده جاب داخل قلع شده لات ابشکت میگویند پرستش این بت - ۱۵۰۰ سال است

نور طور از ظلمت عصیان چو شد زیر سحاب
از جهالت شوکت ساعی چون شد در حجاب
غیرت حق جلوه فرماید بگیتی بنقیاب
سر بر زرد از فراز کوه فار آن آفتاب

پرده بر زرد نور و حد شد حقیقت آشکار

ظلمت شرک و ضلالت کرد از عالم فرار

ناگه از کوه صفا صبح صداقت برد مید
در دل صحرای شینان پر تو عرفان رسید
ظلمت جمل از بیابان عرب دامن کشید
شورش بر خاست هر سو کافایه پدید

مشرقتان تجلی شد از دشت حجاز

دید شمایان از فرط حیرت ماند باز

چشم او روشن سواد از کل ما زاغ البصر
شق صدرش موضع مضمون الشق القم
شمع جمع انبیا فخر رسل خیر البشر
عیسی داد صولت موسی ادریس فر

خواجهر دوسرا خورشید ج الضحی

دره التاج نبوت شافع روز جزا

آنکه کیمی برب یردن از دود صدمه داد
وانکه عیسی از دمش بر خویش منت می نهاد
ایخو شایبختی که چشم خود بر خسارش کشاد
وی مبارک طالعی کش دیده بر رویش فدا

خلعت لولا که در بر از سو سلطان رسید

تاج تکریمش بر بر قلعه فاران رسید

از سواد مک شد آواز الا الله بلند
ریشه مهربان از آواز دلها بکند
سوخست بر آتش او چرخ از دل عداسینه
ساخت قایم بر جهان دین خلیل ارجمند

فتنه الشکافت تارک کفر در ماتم نشست

لات بر عزا و عزا بر سر بگر شکست

طوره نام گوشت نزدیک و آن طور سین میگویند که جاب سر بران معراج حاضر شده بود نیز نام گوشت نام و بعضی آنرا طور سینا گویند و نیز گوشت تعمر
از طوره است مسجد قصبه و کوه دیگر از طوره که در اینجا قبر حضرت هارون است ۲۰ ساعیر گوشت در ملک شام که جاب سی را بران معراج دست داده بود ۲۱
فاران کوه که عظمه دین شارت بر شایبکه جاب سی در تورات شریفه جبقو نبی و حقیقه خود بیان فرموده است که خداوند از سینا آمد و از اعرودش شد و از فاران
گردید در دست شریعت روشن و شکر ملائکه همراه آمد تورات سفر پنجم ۲۲ - ۲ کتاب حقوق ۱ - ۳ اشارت بسوی شاری که جاب سی در حق
حضرت بیان فرموده است و ذکر آن در نخل یوحنا باب اول اهمیت نهم بدین ترتیب است که کا هنان لادیان از زرد سلیم پیش وی دیکه فرستادند تا از دیران که
که تو گیتی بروی اقرار کرد و انکار نکرد بلکه اقرار کرد که من هیچ نیستم آنها باز پرسیدند پس کیستی آیا الیا هستی او در جواب فرمود من الیا هستم آنها گفتند پس آتو
فرستی هستی گفتند (یعنی من ال نیستم) ۲۵ بران نام رودخانه است در ملک کنعان جاب سی بر لب آن رودخانه مسکن خود میداشت و مردم را بدان صراطیغ
توبه میداد ۲۶ این بشارت در نخل یوحنا باب ۱۱ آیه بدینطور وارد است که من شمارا هست میگویم که برای ستافتن من فائده من است و اگر من نپروم فار قلیط سین
شما نیاید و نیز در باب ۱۱ آیه ۱ نوشته است انی طلب من الوب و فیعطیکم فار قلیط الاخری ۲۷ آردید رابع حضرت ابراهیم است که بت ترشی میگرد

و ظاهر قرآن است میکند که آردید ابراهیم است اهل توارج گفته اند که از عمایشان بود و نام پدر این تارخ است در عربی است که عید ایدر گویند و احتمال دارد که قرآن مخفی نمی باشد بنابران قول اهل تارج مخالف نص قرآن نیست ۲۸ قال الله ان الله انزلنا القرآن و جعله لغیة للناس و انزلنا القرآن و جعله لغیة للناس و انزلنا القرآن و جعله لغیة للناس
یعنی تقدیم این حق گفتن برست ۲۹ سابق این آیه ۱۲

از سیاست کاخ سرشان برباد کرد وز محبت خانان پیوگان آباد کرد
 هم تیان راز لطف طبع خود شاد کرد هم غلامان راز قید بندگی آزاد کرد
 یکجهان پر گشت آورد سوی را بر است
 وز برای رهنمایی از کسی اجرت نخواست

سرغیب الغیب را آرایش اظهار داد گوهر توحید را خوش گرمی بازار داد
 امتان را درس حکمت داد و با نگرار داد تازیان را جام وحدت داد پس سرشار داد

پای پیغمبر را برد بر اوج بلند

تا بحث آوازه از لابی بعدی فکند

کار و بار معرفت چون یافت حسن انصرام حجت ایزد الهی گشت بر مردم تمام
 چون حکمت گشت قانون شریعت با نظام کرد آنخان جهان رحلت سودا اسلام

رشته دین به در دست قومی واگذاشت مرد و قوم صحابه کرم ضلالت
 گزینگی در جهان با خویشی همتان داشت

تاجداران سعادت صوفیان با صفا خازنان گنج حکمت خالی از حرص و هوا
 شیر چشمان قناعت فارغ از کبر ویا جان نثاران شریعت خاسکان کبریا

از درون جان هوا خواهان دین آمد

وز تله دل طالان فیض سر آمد

داشت بر سر تاج دانش هر یک بزنا و پیر گشت از سرمایه علم و عمل هر یک میر
 در سخن سخنان وائل هر صغیر و هر کبیر در فصاحت و بدیل و در بلاغت بی نظیر

گر سخن راندند عالم را تحیر دست داد

خطبه خوانند گر غوغا بعالم او افتاد

روی گیتی با زبان تیغ و با تیغ زبان ساخته زیر نیکن از بخت تار خاوران
 داده هنگام حوادث بحر خط جسم جان عالمی را تیره خطر ایشان خط امان

گر بدینا از جلالت شورش می انگشتند

لیک از حسن ادا طرح نو آیین بختند

ای قال صلی الله علیه و آله - بر تحقیق پس این نبی خواهد بود ۲ سبحان نام فصیح است که به بلاغت و فصاحت در عصبه بشر است از قبیل
 بنی دؤل ۳ فصاحت و بلاغت جوهرا تعریف بوده که در معرکه های جدال قتال از جز خوانی شان مبارزان اخوان در بدن جوش میرد و جلالت و تهو و طبعیت
 می افروزد گویا زبانها آن آتشین بیابان در میدان کار وزار کار سیف سنان سیمود ا جان دیوان پورت ، میکار که علم و ادب تازیان در قالب سلم
 و ادب یونانیان در میان جان تازه دمیده بود - منقش طرغیشتن - اعتراف کرده است که عرب در فن بر آید همچنان بوده و اهل یورپ
 درین جزو زمان در مواقع رزم و نرم و سوز و ماتم تقریر با مینایند و آنرا بلفظ خود اسپنج نام می نهند ، غالباً خطبه خوانیهای خطیبان اندلس تقلید
 کرده اند

کاروانی تا گذشت اما بصد مشعل گذشت
کز فروغ روی ایشان چشم عالم خیره گشت
این زمان تاریکی است ظلمت است و پهن گشت
لیک مارا همچین این راه بیاید نو گشت

در خلایق افکنده پایی جوان برکنیم
آن چراغ مرده را باید که دیگر برکنیم

کاروانی بود آری با هزاران برگ و ساز
کاروانی در دو عالم مش ایزد سراسر
کاروانی بس ترگ و مایه دار استیاز
کاروانی بارکش از مهبط آلتوحی حجاز

کاروانی بود بتمل و چه زیبا کاروان
کاروان میرعب تاج عجم فخر جهان

رومیان پیش ایشان طاقت جولان نبود
کاروانی را نیز تا بسم آن چوگان نبود
کاروانی را باین هم باین سامان نبود
زکرتین بگذار او خود مرد این میدان نبود

تا بغزم ملکوت گیری فرس نخچینتند
خاک صحرای عرب بر قصر قصر تختتند

هر کجا کردند و اقبال پیش بود
در کاب نصرشان عقل در اندیش بود
گرچه هر یک لباس سکنت درویش بود
صلتش از قیصر و فقور خلی میبش بود

آن عزیزان چون طلب کردند از ایشان سراج
بهر پادشاهان آورد کسری تخت عاج

تخت جم را خیر باد گفت اقبال کیان
سرنگون افتاد از بالا درفش کادبان
شوکت دین نبی برداشت تیغ خون چکان
هر طرف برخواست از گیتی صد آلمان

هند بر ایران ایران بر سروران گرسیت

مصر بر رومیه و رومیه بر یونان گرسیت

آتش لهر اسپ مرد و میر بد شد سوگوار
رفت در یک تا خن شش کاخ نقش و نگار
کرد بی دیوار در دیر معان را روزگار
آسمان ساسانیان را راند پیر و نازگار

ماند حیران موبدا در کشتای فرط یأس

کیش زردشت او فاد از پارس در لوم العاس

ع از آنجا که اهل فارس آتش را در محمی نداشتند و هر کجا آتش مشتعل میشدند مشت میشدند (حضرت نورالانوار) گفته جبین نیاز بر زمین
نهادند - فریدون بنا بر اصول نه بدین سان بنیاد آتشکده قایم ساخت از آن پس از جانشینان او هر که آمد آن بدعت را افزوده آتشکده جدا گانه
تعمیر نمود پیش از ظهور زردشت ده آتش خانه بزرگ مقامات مختلفه بودند اما بعد از ظهور او چندان کثرت آتش برستی در عده نارسایان ند رفت که
قریه و شهر آتشکده جدا گانه قایم گردید - یکی از آن آتشکده نوبهار بلخ بود بنا کرده موزچه که لهر سپید کشتای تعمیر آن افزایش نمود آتش
لهر اسپ نام نهاد هزار هلم حریری پرچم بالای بش نصب کرده بودند که طول هر پرچم از صد ذراع تجاوز بود در ۳۲ هجری ضربت اسلام آن مقام را
بنج و بن براقند گویند ۳۶۶ کاخ که عبادت از معبد کشت گبران است در حول و حوش آن بنا کرده بودند و هزاران انسان بر کمر بسته زائران آمدند
میکردند همچنین سحبتان و دی دیگر مقامات آتشکده ای بزرگ بودند در اصفهان آتشکده دیگر بود بنا کرده بشاسف که نامش بارس شهرت گرفته بود در
توس نیز آتشکده بود که سیم نام تعمیر کرده فریدون و در جور بر مال نام آتشکده را در شیر با بکان بنا کرده بود و در صنعا آتشکده بود و در آن میگویند

نی حاشیه صفحه ۱۴ - وضحی کتبی آنرا بنا کرده بود و حوقل بغدادی و جغرافیائی و سعودی حالات بیوت النیران نوشته اند که در ایران
 نارس افتد تشکده های گبران بودند که احصای آن خلی شوارست همه بدست اسلام گشته و متبع شدند .
 ۲ هیرید - نام خادم تشکده چهره یعنی صاحب تشکله ۳ شش کاخ معبد گبران مسجد گاه تشش پستان ۴ سامان - نام
 بهمن اسفندیار که از خوف خواهر خود که بهای نام داشت و بنزد بشتی در کاج بهمن پدر خود بوده و بعد از پدر مملکت باو قرار گرفت بود فقیر
 ثله سرد عالم نهاد و سامانیان از نسل اویند ، بعد از گشته شدن اسکندر سبت دارا سلطنت یافتند و آخرین ایشان یزدگرد که در عهد حضرت
 نمرض از خوف شکر اسلام بجانب چین فرار کرد - ۵ موبد عالم که زنده و ستان که کتابهای زردشت اند .
 ۶ اذرک تشاسب یعنی آتش جهنده و نام آشنای بنا کرده کتاسب شاه ایران چون همیشه آتش دران جهنده میماند لهذا بدین نام موسوم کردند
 ۷ عباس - چون بحاب جنگ سخت و کاردشوار بی سرو پایوم العباس روز تاریک چون ۱۳ هجری قادیسید در عهد خلافت حضرت عمر
 بدست مسلمانان فتح گردید و شکر ایران بعد از جنگ عظیم از فوج سعد ابن ابی وقاص نهرمیت خورد بنا بران عرابان سبب بعضی
 مناسبات آن روز را یوم العباس نامیدند -

با ننگ دین الله براند عالم لبکی خواند	سرد شد تشکده بتخانه رار و نق نمنا
با بر بهمن هیرید از دیده سیل اشک اند	هر دور از نار در یک حلقه ماتم نشاند
دین بر حق چون ز منبر بر سر کرسی نشست	
سومناست اینجا و اینجا بسکلی ترا شکست	

۱ سومات این بتخانه در جزیره نمای گجرات واقع شده است سلطان محمود غزنوی در ۲۰۰ هجری بعد از کارزار شدید
 فتح نموده بت سومات را شکسته مال فراوان از آن بر گرفت
 ۲ در ۲۵۲ هجری سلطان ابوالمعالی سلطان محمد خان ثانی انار الله برهانه شهر قسطنطنیه را از دست امپراطور رومی بر آورده
 ۱۳۵۳ هجری
 حوزه تصرف خود را در آورده کلیسای ایاصوفیه را شکسته بجای آن مسجد جامع بنا ساخت که الآن بمسجد ایاصوفیه شهرت دارد -

۱۳
 کشته شدن دارا اسکندر

گرچه هر مملکت گیری ز جابر خاستند خوش را باز یور فضل و هنر پیر استند
در سکه دار الشفا دار الکتب استند گرچه خود فرستند لیک آثارشان بر جاستند
گرچه دارد بیت حماد استان سینه سوز
قبته الخضر از یاد مانده تا هنوز

در سینه سوز
بیت حماد استان
سینه سوز

نور نوری ز نور الدین شاه ارسلان بود در موصل فروزان همچو مهر آسمان
از نظامیه خان بود نام اصفهان صاحبیه بود دار القاهره مانند جان

بود تا مستنصر یور نق بغداد بود در قاهره یک سوره بزرگ دست بنابر کتب
از سکر نو تا بخارا ملک علم آباد بود

تا ز کف سر رشته دین به انگذاشتند هر چه مابا نیست از جاه و چشم میباشند
لیک چون بر در هوا معصیت افراشتند خود در و دند آنچه تخم نامرادی کاشتند

منحرف گشتند چون از جاده شرع نی
عمد دولت گشت همچون برق خاطف منقضي

در اسلام به پیشتر امیر معاویه خلافت خود بنیاد کتب خانه قایم کرد و دست یکن خالده بن یک کتب قدیمه کثرت فراهم نمود با ضابطه دار الکتب را ترتیب داد
چون عمده ماردن و مامون در پیش ایشان کتاب علوم و فنون و صحایف فلسفه و ریاضی هندسه طب مهیت را از روم و یونان و هندوستان به سر
آورده بنای کتابخانه را با آسمان رسانیدند بعد از ان اق مطالعه کتب ایشان شایع و ذایع گردید که اعیان دولت و ارکان سلطنت نیز آنرا از لوازم
و حشمت بنده داشته کاشانه دار الکتب خانه بهار استند در ایام خلافت متوکل بالله عباسی کتابخانه فتح ابن خاقان را که اهتمام آن به علمی تن
منجم تعلق داشت بمیشل تصور میکردند - دار الکتب اندلس تقریباً چهار کتب جلده کتب خود میباشند خلیفه حکم ابو یوسف (المنوی ۳۲۶ هـ) همه خرا
ملک اندلس و مغرب فریقه برگرد آوردی کتب صرف کرده بود کتابخانه نوح ابن منصور والی بخارا نیز در دنیا نظیر خود نمیداشت شیخ ابو علی ابر
همه سرمایه علمی از آن کتابخانه اندوخته بود عضد الدوله دلی نیز در شیراز دار الکتب بزرگ نمیداشت که غالباً کل تصنیفات قدیمه اهل اسلام را احاطه
بود و سیف الدوله در ایران به بر بزدان خود یک نادر ذخیره کتب ادبیه جمع کرده بود اما سراج انیمه کتابخانه خلفای فاطمیه مصر بود و ما
دن ابو بکر بن - ابن مرزبان امیر شاپور صاحب ابر عیاد با بنی صمد صاحب ایل فارس نیز این مدق خالی نبودند چنانچه در والی اصفهان بمقام قضا
یک کتابخانه بزرگ میباشند در شهر قریه خانه هر فاضلی کتابخانه جداگانه بود و محمد بن حسین البغدادی نیز کتابخانه بامیباشند که از عجایب تاریخ
شمرده میشد در ۳۸۲ هـ سابلوز ابن اردشیر بغداد یک دارالعلوم بنا کرده کتابها را در آن قف گردانید بعد از ان خلیفه حاکم بامر الله فاطمی
نیز در ۳۹۰ هـ یک کتابخانه بزرگ ساخته و قف ساخت از ان پس از بنای مدرسه نظامیه مسجد کتبخانه جداگانه قایم گردید الحمد لله که آنرا
نیز از کتابخانه های اسلامی خالی نیست در استانبول، مصر، کنه، عظیم آباد، تیننه، در ریاست راسخ کتابخانه ها
یافت میشوند به بیت حمادیا الحمداء این عمارت در شهر غراطه که پیشتر دار الخلافه عرب اندلس بود خلیفه دوم از خلفای بنی امیه بن
کرده است در عهد خلیفه هژدهم اهل اسپانیه آنرا از تصرف اهل اسلام بدر بردند ۳ قبه الخضر - در بغداد دارالامارت بوده است که
خلفای عباس در وسط آن سیر خلافت زده بودند و هر روز وی آن نشسته از برای فصل خصوصاً به ریعام میدادند ارتفاعش از ۸۰ ذرا
تجاوز کرده بود ۴ در ۱۳۳ هـ خلیفه مستنصر بالله عباسی بنا کرده ۳۳ آثار از طلا (که معادل ۲۵۰ ۴۴۶ ۴۴۰ روپیه انگلیسی مروج
۱۲۴۵ ع

یزان میباشد مصارف سالیان اش مقرر داشته بود اکثر فقهای مذاهب اربعه مثل علامه ابو الفرج ابن جوزی ^{متوفی ۷۰۸} در آن درس میدادند -
 ناچهار شیخ سعدی هم در آن درس گرفته است یک آشنی خانه و یک کتابخانه بزرگ هم بدان تعلق میداشت که یکصد و شصت بار نشر کتاب
 خل فرست آن بوده ۱۲ سنبل الاسلام

سلنو - نام شهر سست در ملک ایتالیه در زمان پیشین در آن شریکیت سبطیه اهل اسلام بود که اهل یورپ جوق جوق از بهر آموختن علم
 ب علمی و عملی بدان رجوع میآوردند و فن جراحی و معالجات از آنجا کسب میکردند -

۶ قبة الاسلام بخارا را آنچه از وجود حضرت امام محمد اسماعیل کفاری رحمه الله علیه شرف حاصل شده محتاج بیان نیست

چشم تا بر هم زدیم آن انجمن از هم شکست
 یکه طرف شیرازه جمعیت دیکم گشت
 بای هو بزم ما با خون شمع شست
 سوی دیگر کاروان اهل سامان رخت گشت
 آن قدح بشکست آن می بخت آن باقی نماند
 ماند باقی در دست هر کس باقی نماند

۱ خلیفه مستعصم بالله ابو احمد عبد الله بن المستنصر بالله عباسی که آنرا بلاکو خان نواده چنگیز خان در ۶۵۶ هجری شمساخت

۲ خاندان دیلم که آنرا آل بویه نیز گویند چهار نفر بودند - احمد الدوله - رکن الدوله - مقر الدوله - از انجمله عضد الدوله در ۳۳۶ هجری

۳ خلیفه خلی پادشاه عظیم الشان گزنه است و از دولت بنی عباس خطاب امیرالامرائی هم مایه است

۴ خاندان سامانیه اصل شان از ملک تمار است در خراسان دما و راهنر از ۲۸۷ هجری تا ۳۸۹ هجری سلطنت کرده اند - ۹۹۹ هجری

لی این که
 خرا
 ملی ابر
 احا
 دما
 قبا
 بروکا
 فاطمی
 کایز
 خانه
 ب
 که
 دراز
 و
 زمان

سوف
تین

سوی
۵

سید

下

سال

—

دو چرخ اجابے ان ہر زمین بیرون نشاند
کز برایشان بقدر کوجب باقی نماند

۲۸ که آن را مدینه الاسلام و دار السلام نیز میگویند مردم در محرابان کون و تجمیع آن میگویند که نوشیران عادل را دین مقام باغی بوده است که هر هفته در آنجا نشاء
برادر مظلومان مرد پخت ازین جهت تا مش به بغداد شهرت گرفت گرد در ایام هبنکه نام بغداد بر زبان میرسد تصویر سلطنت و جلال خلافت نبی عباس در نظر
گرمیکرد و هیچ بجای روزگار نوشت و آن خیال منتقل نمیکرد اول سیکه در ۱۳۲۰ هجری بنیاد این شهر بنو سواد نهاد و دار الخلافه خوش گردنید ابو جعفر
در انقیست میگویند در کل دنیا یمن بکثیر است که بهیوئه آبادی آن بصورت دائره واقع شده است ایوان خلافت مشر مرکز در وسط شهر بنا کرده بودند
اگرچه دین جزو زمان غیر از تجارت گاه بیش نیست شاید بمشکل چل نیز را خانه را دارا باشد گرد عهد خلافت نبی عباس ثروت و مکنات این شهر بجای
بود که شصت هزار حمام و سی هزار مسجد بقول کتب مؤرخ ۸۶۰۰ سالان نیز در خدمت و مزد آن ده لک تجا و ز کرده بود و وسعت و شهرت آن را
قیاس بایر که در این شهر شانزده باب میداشت هراب بمناقت ۸ میل از یکدیگر در تعمیر کرده بودند ۳ دجله از کوهستان آرمینیا برآمده و
عرب سیراب میکند طولش ۳۰۰ فرسنگ است این رانده را در و اردن و کرد و ارمل رود نیز میگویند - نیوا - سلیوشیه - و طیفون - و

دیار بکر برکنار و آبادان و از وسط بغداد میگذرد در ملک اندلس که آن را اهل فرنگ سپانیه گویند خاندان بنی امیه از ۹۲ هـ تا ۱۳۸ هـ در غرناطه شهر سبت خوش سواد و راندلس تا ۹۲ هـ سلطنت کرده اند و در اندلس پهلایه نصار غرناطه را محاصره نموده ابو عبید الله غل اموی که در آن اوقات بر سر خلافت متمکن بود از میان غایب گردید نصار غرناطه را استیلا یافته صلاهی قتل عام در دادند و بقیته لسوف را بجز و قندی نصار ساخته مورس گور نام گذاشتند و کسانی را که از قبول بن عیسوی ابا نمودند گردن زدن آنها را تا به پای این سنگهای تثنی گرم کرده بر پشت گذاشتند آخر قلیش اسپانیه بر این جور و جهایم سپید نموده تقریباً ده یک نفوس که بظاہر از خوف شمشیر ملت بمسوی قبول کرده بودند و در باطن محبت اسلام مشتبه از خانان آواره ساخته بطرف شمال افریقه جلا نمود

۵ قرطبه نام شهر سبت اسپانیه برب دریا وادی الکیر (کیوٹول کیور) آبادان که فصلش بهمن است در عهد خلافت بنی امیه ۱۶۰ سجد ۹۰۰ و ۵۰ دار الشفا و هشتاد مدرسه میداشت

۶ اشبیلیه - دشویل - اسم هم دار الخلافه بنی امیه بود از قرطبه بفاصله چهار روزه راه آباد است
۷ فلیب ثالث شاه اسپانیه بعد از کشت و خون بسیار اهل اسلام را از اندلس بیرون کشید چنانچه در آن سیزمین که تا ۸۰۰ سال اهل اسلام حکومت کرده بودند امروز از برای نام هم مسلمان یافت نمیشود

۸ حالا دولت اسپانیه قطع کرده است که تا کسی تذکره نداشته باشد در آن ملک قدم نگذارد و اهل اسلام را از آنجا سیر و تفریح هم نمیکذارند

مصر گراز رونق افتاده است ایران نیز هم
پارس گریست افلاس است توران نیز هم
ایدریغ آن ملک تونس آوخ آن رومیلیا
گرفران غصب کرد آن این گریه بگریا

خیز تا برگرد افریقه برائیم اشکیار
گاه بر تکرور بر در فور که گرییم زار
که نشینیم از خیال شهر زهره اسوگوار
که بیا دغرب میباشیم مکیم ببقار
یاد کردن جستان از مروت و نسیب
پیش مانسیان عهد دوستی منظور نیست

و خلاصه ملکیان نیز تابع سلطنت اسلام بود و اکنون از ۱۲۶۰ هـ از بقیه اطاعت سلطان روم آزاد شد و تونس و افریقه ملکی است بود و ملکی اهل اسلام آنرا در قرن اول فتح نموده بودند و ملکه امویه عباسیه و عبیدیه یکی دیگر بر آن تسلط میداشتند تا آنکه در ۱۲۱۲ هـ عبدالوحد بابی بن ابی بکر بن عمر الحفصی که از قبل ناصر بن محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبدالمومن خلیفه مصر است بر آن استیلا یافته سلطنت جداگانه در آن سترین آنرا بنایم ساخت تقریباً ۳۶۹ سال خاندانش بر آن حکمران بودند بعد از انقلاب او در تصرف اسپانیه درآمد و فرنگیان در آن قبضه تصرف کرده و نمودند تا آنکه در ۹۱۲ هـ حضرت سلطان سیم بن سلیمان اعظم آنرا باز در حوزه حرارت اسلام آوردند و الحال از دست تصرف دولت عالیه و صغانیه نیز بدررفت و تحت اثر دولت فرانسه است و رومیلیا بیشتر از باجگذاران عثمانیه بود و حالا بلکیر یا آنرا از دست تصرف

سلطان روم بدر برده است ۴۰ افریقه - اهل اسلام در افریقه از مصر گذشته تالب آب نیکر رسیده ملک گانا و ملک فنگره و ملک
 ۴۱ تکرور و کوراد و حوزه تصرف آوردند بعد ازان بر ستا آورد ۴۲ در خورد و بر نو و بمکتو و ملی که بر ساحل بحر افریقه واقع اند متصرف ملک
 گردیدند و از جانب دیگر از آبای باب المندب گذشته تا زنجبار رسیده مقدشون و ملنده - سونالا - گلو - و موزنبیق را بنذر گاکا ط
 های خود ساختند الا بعضی ازان اماکنه تحت تصرف انگلیس است و بعضی در قلمرو فرانسه در آمده است و بعضی را پرتگال قابض شده ۴۳
 ۴۴ این شهر را نام صحوی در ملک اندلس بالا کوه آباد کرده بود ۴۵ حصه جنوبی پرتگال را فتح نمود اهل عرب (المغرب و مغرب) دید
 نام گذاشته بودند چنانچه اهل یورپ نیز آنرا انگریز میگویند آن سرزمین تا ۱۳۴۰ هجری در قبضه خلفای بنی امیه اندلس بوده الا آنکه
 اسلام بالمره ازان مقام برافاده است ابو بکر بن عمر ملتوفی در ۴۵۰ هجری شهر اکمک را گرفته از تلمسان تالب آب بحر میخیزد
 خود را وسعت داده مراکش را تحت نگاه خود قرار داده بود .

الفقر را ندیم گیران تا وطن شد ناپدید	هر چه بود از زاده با ما بپایان در رسید
رفته رفته کار ما آخر بر سوائی کشید	در غریبی جان ما ز بهر خود آفت خرید
باد صحرائی وزید و بخت ما را خواب برد	ناگهان سیلی در آمد رخت ما را آب برد
در عرب جرئت نماند و در غم بهمت نماند	در بخارا شوکت و در بلج هم صولت نماند
در خراسان قوت و در قرطبه زینت نماند	ثروت اندر مصر و در هندوستان قوت نماند
رفته رفته غره اقبال ما گردید سیلخ	تا هجوم آورد سختی عیش ما را کرد تلخ
نسل گر باقیست لیکن جوهر بهمت کجاست	هاشمی غیرت کجا و خالک جرات کجاست
زور ایوبی کجا و طارقی نصرت کجاست	غزونی ثروت کجا و موسوی شوکت کجاست
این زمان ان نامداران خبر نشانی بش نیست	سرگذشت عهد یاران جز بیانی بش نیست
جوهر معن اقبال سحر شوکت الپ ارسلان	فضل بارون عدل با مصلحت صمیران
رزم بابر بزم اکبر شهرت شاه جهان	وای حسرت یکیک از چشم خلاق شد نهان
از سر مارفت گر میوشی یادش بخیر	اتفاق همدگر نیز از بر ما کرد سیر
حب قوم و رحم خویشاوند مهر دوستان	جوش غیرت پارس عزت آبروی دودمان
در دلت صدق نیت حفظ وضع خاندان	زین فضایل هم نیابی در گروه مانسان
ایکه در عالم بگشتی همچو دیدستی شگفت	رخت ما را در دزد برد و خانه را آتش گرفت

مگره ۱۰ حضرت خالد بن ولید سپهسالار فوج اسلام فاتح دمشق الشام رضی الله عنه ۲۰ خاندان یوسف کردیه که از ۵۶۶ تا ۹۲۲ هـ
 ۱۱۲۱ تا ۱۵۱۶ هـ

۱۱ از متصرف ملک مصر سلطنت کرده اند اول ایشان فاتح بیت المقدس ملک الناصر سلطان صلاح الدین یوسف ابن ابویوسف بود
 ۹۲ هـ فتح نموده

۱۲ اگرچه اسلام از پیشتر قدم در هندوستان نهاده بود مگر در ۳۶۷ هـ محض برکت دولت غزنویه بنیاد حکومت اسلام در هند قیام
 ۹۶ هـ فرمودند اگرچه سبکتگین از دیانند عبود کرد اما سلطان محمود غزنوی تا بسو منات رسید بنیاد کفر را منزل نمود
 ۱۰۰ هـ موسی ابن نصیر البکری سپهسالار فوج خلیفه ولید ابن عبدالملک فاتح اندلس (هسپانیه) که طارق غلامش بود -

۱۱۱ سلطان سنجر ابن ملک سلجوقی در ۵۱۴ هـ بر کل فارس حکمران بود -

۱۱۲ الپ ارسلان پور طغرل سلجوقی در اصل اسرائیل نام داشت مگر مردم جوهر جلادت و شجاعتش را دیده الپ ارسلان یعنی بزرگ شیر
 ۴۶۲ هـ میگویند چون این سلطان عظیم الشان در ۴۶۲ هـ نزدیک شهر خلافت شکروانیان را شکست داده شاه یونان رومانس و اجناب را
 ۱۰۰ هـ که ملت عیسوی میشدند گرفتار کرده باز رزاه مروت و قوت را نمود خلیفه بغداد قایم بامر الله عباسی اورا لقب اغلازالدین عطا فرمود -

۱۱۳ خلیفه یارون الرشید که سبب است و شوکت و ابرمت و وسعت سلطنت و اسط الحلقا لقب میدارد در ۱۲۰ هـ بر سر
 ۸۰۹ هـ خلافت نشسته جزیره قبرس و جزیره صقلیه که الآن بسبب شهرت دارد تحت تصرف الطالیاست فتح نموده
 ۱۹۳ هـ وفات یافت ۸۰۹ هـ

۱۱۴ عبداللہ ابوالعباس مامون الرشید خلی علم دوست و فیاض و فاضل بوده است در ۱۹۸ هـ بعد از برادر خود امین بر سر خلافت
 ۸۱۳ هـ باگزین گردید در عهد و قتش اکثر علوم یونانی و عبرانی و رومی و سریانی و هندی در لغت عربی ترجمه پذیرفته است

۱۱۵ بابر بواسطه پنجم بامیر تیمور کورگان میرسد در ۹۳۰ هـ هندوستان را تسخیر نموده و در دلی سلطنت چغتایه را قایم ساخت آخرین
 ۱۵۲۴ هـ ایشان ابوظفر سراج الدین بهادر شاه بود که در ۸۵۱ هـ سلطنت انگلیس را در الزام بغدادت سیر ساخته بزرگون فرستاد -
 ۱۳۸۳ هـ صاحبقران امیر تیمور کورگان در ۷۸۵ هـ که تمام خراسان را تسخیر نموده باز ترستان و تاتار و ایران جارجیه - عراق عرب و کورم
 ۱۱۳۸۳ هـ ملتان را فتح نموده است بلکه پاره از ملک روس را زیر پا آورده بود و اراده تخیل چین را داشت که اجلس فرار سید

۱۱۶ اکبر جلال الدین ابن همایون پادشاه که خلی بی تعصب رعایا پرورانیده است در ۹۶۳ هـ بحر چهارده سالگی بر جای پدر
 ۱۵۵۶ هـ نشست از رایان جیو پر دخترها گرفته در نکاح خود و سپه خود جهانگیر در آورد و این فخر ازین پیشتر شاهان اسلام را پیشتر نشود
 ۱۱۷ صاحبقران ثانی محمد شهاب الدین شاه جهان پادشاه دلی نو که شاه جهان آباد میگویند آباد کرده اوست و زبان اردو
 ۱۱۸ که الحالت شیرین ترین السنه هند است تربیت یافته در بار اوست در ۱۶۶۶ هـ وفات یافت ۱۲

شد معطل فکر چون کار بارمانند
 شد دوست ماستی چون آسبارمانند
 همت ناپست شد چون آسبارمانند
 این همه شد چون بعالم روزگارمانند
 تنگدستی فاقه مستی فکر پستی میکنیم
 خود سائی خود فروشی خود پستی میکنیم

سربلست چون ساز چون بغیر دشمن است
 تن بخت چون ساز چون بر دشمن است
 دل به نعمت چون ساز چون به نعمت دشمن است
 جان به ننگبخت چون ساز چون بغیر دشمن است
 هر کسی نالد ز دست غیر از دست خویش
 مابدست خود برش اندر فرد بر دیمش

آنکه باماندرین دای بچوگان بوده اند
 دستبرد کرده اند گوی ما بر بوده اند
 این زمان هر چه ما حسرتی افزوده اند
 پیش و پس بر ما زبان طعنها بگشوده اند
 لیک مارا بخت بد در گوشه سیاه رخت
 غیرت از مار خ نفست و بر سر ما خاک رخت

دام صحرا فراخ میل فرسخ ناپدید
 تا بمنزله ازین وادیست بس راه بعید
 وقت مابیکشد و هم خواب طولی کشید
 همتی باید که بتوانیم تا مقصد رسید
 وه چه زنی با گفت روزی از هر ی یک روی
 سنت کوشید این صحرا نیز در کجوی

سنگ راه ما غفلت مش رود یوار نیست
 پای ما در خواب شد دامن کسار نیست
 گرچه میدان بس خطرناک و دشوار نیست
 ایک با چندین خرابی آفند دشوار نیست
 همت اریاری کند مقصد اول منزل است
 نیت ار را سخ بنفید جمله مطلب حاصل است

ایدریغ چشم ما گر اندکی بنیاستی
 تا بدیدی آنچه حال ما درین صحراستی
 کاش صبحی در قفای این شب یلدهستی
 تا حجاب غفلت از پیش نظر برخاستی
 سر بر آید ای کله داران که وقت از دست رفت
 وقت از دست از جوی تیر از دست رفت

آه یا الهفا علی تغییر احوال الرجال
 آه یا دیلا علی فقدان آثار الکمال
 سکر ت ابصار نامن دور کاسات الملال
 فانتبه یا قوم قد ضل الجبل ضاق المجال
 واستأر الصبح یا مریهون نوم لا تتم
 عجلن عجل فمذا الوقت مغتنم

قد وقع اصحابنا في ورطة من غفلة ضيعوا اوقاتهم جهنم في عطله
 قد اضاعوا العمر لاكن لهم من عبدة العجب كل العجب كيف رضوا من ذلته
 من طريق الذل والادبار هم لا يرجعون
 ليت شعري هم يخوضون الى ما يصنعون

ايها الخلان ستي پشه غفلت آشنا تا سر تل موج زدا نجان كن سيل بلا
 چند مانيد اغير نران در مصيبت مبتلا كوشش تا از سر خود اين بلا سازيم وا
 در نه روزي اين عمارت سرگون خواهد شدن
 نام بدر كوچه و بر زن برون خواهد شدن

بعد اين گر جوهر مرد و غيرت رفت دولت و اقبال و نام ننگ عنت رفت
 همت اكياران خدا را گر سعادت رفت چند نالم از سعادت گر شرافت رفت
 ابروي قوم چون شد پيش مردم رخت
 هر بزي باشد بيبي خوشن آوخته

كاخ ملت اينكه خوش عالي بنا افتاده است سايه او بر سر شاه گدا افتاده است
 گر نه امر و نيت فردا خود ز پا افتاده است تا چو غفلت بد بلاي درقا افتاده است
 از جهالت تا بكي خود را چنين رسوا كنيم
 همتي تا بازي اين كاشانه را بر پا كنيم

چند فارغ از خيال قوم و ملت ز سينت چون بهاييم چند زير بار ذلت ز سينت
 همچو مرغان قفس در قيد محنت ز سينت فكر آزادي نكردن در مشقت ز سينت
 زندگي اين است گرفت بر سر اين زندگي
 زندگي در بندگي بگذشت اي شرمندگي

بر سر قومي چو از گردون فرو آيد بلا ميكند خور و كلان را دهر پايال هفا
 ني از ان محفوظ ميانم تو انگري گدا گاه سنگي بيك پنج افته اند خلا
 گر باين حداست گر با خود بسوزد خشك و تر
 داده از طوفان آتش آگهي تر مو متر - يقاي الحاره

بما فيلوفان قديم بر حال بودن خلا قاييل بودند ميگفتند كه همچو جاني نسيست خالي از هوا باشد چنانچه در اطاقي كه از هر طرف بسته باشد و مرور باد هم
 نباشد اگر كسي يك پيرمغ را با سنگ گران از بالا پايين برده چون كه آن اطاق از هوا مملوست سنگ بكيده بر بر ميافته و هوا باعث ثقل در هواست
 آن سنگ مزاحم نميشود و از آنجا كه پيرمغ اخف از سنگست هوا در هواست آن مزاحم ميگردد از نچيخت پيرمغ بتدريج از بالا فرو ميآيد، اما دانايان
 فرنگ دين زمانه ظلال ايشان نموده اند بديهي آله كه مخصوص از بر كوششي است هوا را از اطاق برون كشيده پيرمغ را با سنگ بيجا از بالا بزيتر
 ميدهند چون اطاق را از هوا خالي نماند ايند پيرمغ با سنگ يكجا بزمين مي افته و هوا مثل سنگ مزاحم پيرمغ در هواست نميگردد .

شو محشر می برارد سر ازین گردی که سخت
زانکه خیل فتنه اش در پیش و حسرت در قفاست
کارگرد شوا گشت هرگز نخواهد گشت رست
هان هان یاران مرا و سخن بوی شناست

گرچه چال با بظاہر قابل تغیر نیست
لیکن این از سوی تقدیر است و تقدیر نیست

الحذر ثم الحذر زین سست گوشتی الحذر
اینده خت تنبلی نارد بجز ادا بار بار
همچنان باقی است کار ما وقت آمدن
الحذر تا می سازد حال ما از بدبستر

این و با صد شهر آبادان پایان ساخت
این بلا صد خانه آملو ویران ساخت

بسکه مارادست صرخ از سر دهر بیا فشد
دول ما کر می هنگامه آرائی فشد
ذوق صحبت همچو خون مرده زیر پوست مرد
رفت حب قوم با خود دین دولت نیز برد

تا رسیدن شیوه کرد این بخت نافر جام ما
نیم وحشی بر زبان انجمن شد نام ما
اقوام متحد یورپ بل سلام را نیم وحشی واقوام از لقیه
که بالمره علم و حکمت بی بهره اند و حجت نام میگویند

از خمار بنوایی قوم ما بر جاف شد
هر چه یادی بود از علم و عمل از یاد برد
چسیت باقی در خمش تا با کسی خواهد سپرد
زان پرانده و شینه می امشب بجز دوشینه برد

علم راجح نیستش هم فصیح با جح نیستش
نفس لایم نیستش هم عقل با صحت نیستش

ایدریا قدر وقت از کاهلی شناسیم
آتش اندر متاع عافیت اندازیم
دولت اسلاف را در داو اول خستیم
خانه از سامان خود را از جود پرداختیم

همچو نا خود را کسی در انجمن رسوا نکرد
آنچه ما کردیم با خود هیچ ما بسینا نکرد

پیش دانا نیست عیبی سخت تر از کاهلی
کاهلی دانی چه باشد مادر لا یعقلی
لیک عیبی کاهلی بدتر ز عیب کاهلی
خواهر افلاس و دخت عسرت و لا حاصلی

کاهلی بر هر که زدافت ادا را بالا بسر
شد غنی محتاج از و محتاج از و محتاج تر

وقت میگوید با و از بلندای دوستان
در طلسمش هست گنج ثروت ملت نهان
هست بر تعلیم بنیاد ترقی این زمان
وز فروغش هست فرمکت قومی عیان

بوالعجب تقوید از بهر حصول غربت است
نسخه تخریر ملک و کیسای دولت است

علم گریای نماید برق گردد نامه بر می پراند مرد را اندر هوا سیال و پیر
 که بکجاست میکشاید زیر در یار گذر گاه طی الارض میسازد نمایان در سفر
 از فروغش آدمی انسان کامل می شود
 بر فراز دژ و مقصود نایل می شود

ای بسا ملوک از شد مالک سیف و قلم ای بسا صعلوک از شد فاضل شیخ و نجم
 ای بسا ملوک از شد اور خیل و چشم ای بسا شب کوک از شد صاحب طوع و علم
 شبی صفار از وی خوش و فرمان روا
 شبی بنجار از وی شاعر شیرین نوا

گر به بینی گرم بازار تجارت هم از دست در به بینی قدر روز افزون حرفت هم از دست
 مستشیر یار از ایشاهی زور قوت هم از دست مرزبانان را فلاح اندر فلاحیت هم از دست
 سلطنت را شوکت غر غر عیث هم از دست
 حفظ ملک و امن دولت فخر ملت از دست

کاش گردد قوم ما میل به تنزیب رسوم تا نماید ملک را آباد از نشر علوم
 پر تو افشانی کند اصحاب ما مثل نجوم که بایران که بتوران که بیونان که بروم
 باز ماغ علم از ما سر بر میان شود
 وز بهار بوستان ما ملک حیران شود

گر بغفلت قوم ما پاست شد پس چاره چیست عزت اسلاف گرازد شد پس چاره چیست
 از بلندی گرفتاده پست شد پس چاره چیست ورز نادانی تعصبت شد پس چاره چیست
 چند از فکر بهی آزاد باید زیستن
 چند چون پیاگان ناشاد باید زیستن

آخرای حسرت دست گریان چون شد گرنه یاد عزیزان پس فزایان چون شد
 ای فروغ اقتدار از ما گریزان چون شد نیستی گرافاق قوم سپهان چون شد
 یاد ایام گذشته نیستی اغیم اگر
 پس چرا بوج میوزد دل ما نهقیدر

هم تو ای میبار ساگو عزت ما بود چون هم تو آشرو هنده گوسطوت ما بود چون
 هم تو ای رومانی گوسطوت ما بود چون هم تو ای سپانی گوسطوت ما بود چون
 آخرای غناطه سر کو قصه اقبال ما
 شرح ده ای قرطبه یکشتم از حال ما

مطرح رومانی پیشتر ماتحت سلطان دوم بود بعد از جنگ روم در دس در ۱۸۷۸ مطابق عهدنامه برلین سردیای رومانی و مانئی نیکو و همه از ربه
 اطاعت سلطان ترک آزاد شدند

ملج از دوردیدم شوکت سنجنداشت
بر در دلی گذشتم صولت اکبرنداشت
لکنور اسیر کردم هیچ سرافرنداشت
کم دو چارم شد کسی اینجا دو چشم ترنداشت

علم رفت فضل رفت دولت دنیا رفت
جوش زد افلاس و نگیست آبروی ما رفت

هست دلی گریجا آن تخت طاووسش کجاست
کورگانی عزت و آن فخر ناموشش کجاست
آن غریب نو بت و آن غلغل کوشش کجاست
یادگاری در جهان جز پنج و افسوشش کجاست

دست گیتی چون نمود آن شهر اسبیت الخرن
گریه میدارد بیاد شهر بارانش حسین

بست بر قصر شماش آشیان زاغ و زغن
بر خرابیای دلی گریه دارد آن حسن
چشم زخم روزگار آن باخت در چشمک زدن
حلقه ماتم فصیلش قلعه اش دارا المحسن

بر فقا از زیب زینت رفق کارش نماند
سرد شد هنگامه اش گرمی باز گشت نماند

پیش ما فریدون کرد رایت و اژگون
شد بیاد حمله ما قصر کسری سرنگون
لیک چون گنج رفت ما گردش گردون دون
کار بار ما در گگون گشت از ریب المنون

دیر از ما مهربانیا خود را باز داشت
ننگ میدارد ز ما چندانکه بر ما ناز داشت

یاد کتور بر سز در سیاحت نامه خود مینویسد که من این تخت را چشم خود دیده ام که تابش جواهرات چشم بینندگان را خیره میساخت چهره ملول روی
این زمان حضرت شاه جهان بر و صرف کرده بود

۲ چمن بودیست که بر ساحل آن دلی نو که بشاه جهان شهرت دارد واقع است فصیلش همه از سنگ است

۳ قلعه دلی ریشاه جهان ایام سلطنت خود از سنگ سرخ بنا کرده قلعه معلی نام نهاده بود

۴ ریب بالفتح گردش زمانه و ریب المنون حوادث روزگار

هرچمن شد از بهساران پرزبایسترن
هر دهن گشت دامن پرزسیرین و سمن
هر طرف از لاله گل صد هزاران انجمن
لیک باغ ماست از فضل خزان سبت انجمن
هر گل تر پرده می یابی دین بستان سرا
رو بکنج خون گری ای بلبل بستان سرا

تا بشور از خلاق راز تغیسینین
قنه ها در بار دارد گردش گوئی زمین
قرن ها گردید و گردد تا قیامت همچینین
گاه ستولست برو مهرگان که فرودین
سایه گستر بر سر روس ست که برفرق چین
افلاک ظهور صنع رب العالمین

چون خزان آید به بستان خت بند بر گیار
از لباس خرمی عریان بماند شاخار
لیک باشد بوستانان همچنان در نظار
تا رساند گردش ایام پیغام از بهسار
سوسن سوری بروی یکدگر خندان شود
باغبان را طعم روشن خانه آبادان شود

نیت گیر و خوش از گردون نصیب ما مگر
میشود از آبیاری مزرع ما خشک و تر
مال و دولت بهر ما و ازونه می کشد اثر
دیگران را نفع و بهر ما سهمیدار و ضرر
زانکه مایل میکند ما را سوی عیش و نشاط
بنیاید حک ز لوح سینه حرف حسیا ط

مرد را دبار از عرق زایل میکند
سوی پستی رتبه اش هر لحظه مایل میکند
در طریق مقصدش دیوار حائل میکند
رفته رفته تا بنا کامیش زایل میکند
خانه اش را سازد از جار و محبت رفت و
وزلگد کوب حوادث بنیاید کند و کوب

بهر تو افلاس شاید خانه دیگر نماند
یا برای جور تو جز ما که در خور نماند
تیا نادای دست خود برفرق ما افسر نماند
و ده چه گنیمت افسر شاهی کله بر سر نماند
رو برون ز نیاجا خدا را خانه دیگر طلب
اینک آمد جان ما از دست ناداری طلب

ملا این شعر مطابق نظام شمسی است گویند میثاق خورشید حکیم قابل بدان بوده که آفتاب کنی در زمین متحرک است ، اما بعد از وی بطلمیوس
قابل گردش آفتاب و سکون زمین گردیده بلکه نظام ارضی را رواج داد تا آنکه کوپرنیکوس که از حکمای مملکت لویستیم در ۹۴۶ هـ باز
سکله نظام شمسی را تجربه اثبات نموده و در میان اهالی فرهنگ شهر ریخت و اکنون حکمای فرهنگستان شمس را ساکن در زمین را متحرک
پیدا نمند .

نیت خود ما را چو در تسلیم کامل تربیت
 زنجیر محروم ماند اولاد ما از تربیت
 در مدارس نیت شان بغایت کسب معرفت
 در مجالس نیت شان شوق حصول معرفت
 شغلشان شطرنج و نرد و کار بلرشان قمار
 یا بگرد کوچه ها گشتن چو اشرافی مهار

چون نیفتد قوم مادر ذلت و پیارگی
 چو غریزان رافاده کار باده آواره گی
 جنه بازی لوس از فسق و امر دبارگی
 بنگ نوشی خام جوشی مستی و آواره گی
 نیست پروا دختر وزن گویا ندبی لچک
 بزمشان خالی نیاید که باشد از عجب

این فقیهان یافته کریش شان اسلامین
 بخت شان آیین بالجهر ستیاء رفع الیدین
 کرده تکفیر مسلمانان امرت لصب عین
 سب و دشنام مخالف کرده بر خود فرض عین
 و بگیرد با مقلد صحابه اصل حدیث
 این بان مشرک بخواند آن بان گوید من خبیث

آنقدر اختلاف شیعه و سنی ز هم
 آن کی مردیگری را میکند با فسق و ضم
 که گنجی بغض و کین شان بمنزله ان رستم
 و این کی را دیگری با کفر سازد مہتمم
 از تعصب که شد در طبع بار اسخ غدا
 نیست ممکن در میان هر دو هرگز بحث و جداد

دژ نهاد ما بهمانا عنصر تنقید نیست
 جو هر تحقیق لابل ماده تقلید نیست
 فکر ما را سیر خرد در محبت تجرید نیست
 آنچه در کار است در وی قوت تسوید نیست
 قوم را گشتست فاسد گوئی اخلاط حواس
 نیست ثابت امتیاز او بطلان قیاس

کذا افتادست داس ما و شد وقت درو
 حکمت یونان نیز داین زمان با نیم جو
 مزرع ما هیچکس خالی نخواهد شد ز خو
 تا نباشد جان ما آگه ز تحقیقات نو
 پور سینا در تفار و این قانون گفت
 دوستان این طلق زین تشش میگرد گفت

چیت تدبیر این زمان علم و هنر آموختن
 کمنه تقویم مقالات اسطوسوختن
 چون حرفیان از صناعت بهره اندوختن
 ملک ما از پر تو شمع کمال افروختن
 تا تلف نکنید عمر خویش تن در برد مات
 و اگر دید این زمان این منطق و این محرمات

هست اسباب ترقی پیش از بختبیز اهتمام اندر فلاحت کوشش اندر خیر
در تجارت گرمی بازار و سودا سود خیز تا به پیش چشم اقران قوم ماکرد و عزیز

اطلبوا الارزاق یا خلان من اسبابها
ادخلوا و طان یا خلان من الوباب

از دهمت همی آری بصدر عزت است بر مراد دل رسیدن همز یکاهیت است
جوهر مردی و مرآت عسوفت است عنصر آزادی قوم و فردغ ملت است

کردش بنم صیحه ام این مضیم خاطر نشان
بردن از دهمت توان آب زین بر آسمان

پس ممانید غیر زمان وقت عرض جوهر است ره روان را اشتیاق کامیابی در سر است
هر که آند زود تر در بزم جایش بر تر است وانکه آند دیر تر جلای شیشه پیرون در است

اهل دانش بزم را شاهانه آئین بسته اند
از بی اصلاح حال خویش تن نبسته اند

هر تنی در لجه بیبودن خود غریق بر سر اسرار حبس از مهر و مانیای شفیق
روی خود بر تافته هر یک ز راه بدست گرم رو تر از شعاع شمس در طی طریق

در طریقه گشته سرگردان چو آبم بر طرف
یافته از سعی و نسر رتبه غر و شرف

هر که وز درد امور دنیوی تقلید دهد بیگمان یابد بکام خویش از اقبال بهر
و خلافت حبت بر جان کرامی کرد قهر هم بدست خویش گرداند طعام خویش زهر

از داهت خویش را در چشم مردم خوار کرد
جان خود را بشنزد کوجه و بازار کرد

فکر کامل سعی و نسر دهمت از محکم شود نیت راسخ اگر با جهد کافی ضم شود
اتفاق راستان در کار پیدا هم شود بعد حیدی شاید از اقبال هم بهدم شود

هیچ کاری جز بجد و جد با سامان نشد
روئے الکبر ابیک روز اندر آبادان شد

۱۸۶۰۰۰ میل را طی مکیه ۲۰ این مصرع ضرب المثل
زبان انگریزی است که شهر روم باین قشنگی دیگر ز آباد نشده است بلکه بعد مرور و سهر و سعی فراوان معموری پذیرفته است یعنی
کار عظیم دیگر و صورت انجام نمیکرد بلکه سالها باید تا از کوشش بلیغ انصرام پذیرد

گر نه ایران میکند بر خوش خویش حرام
گر نه روم از جان و دل مایل شود بر طام
میشود در چند روز این همه ترکی تمام
این سخن را است تردانید از قول خدام

گر نیندازند گوش خود بسوی این سخن
زود باشد خربار دبا قلی را بار کن

از جنون تا چند در خرب خود کوشیم ما
تا یکی خون جگر از دست خود کوشیم ما
چند چشم خود ز عیب خویشتن کوشیم ما
چون خم نیل از نقص تا یکی کوشیم ما

آوخ آوخ گز سنافت بش به اغیار و یار
فاش شد عیب با کالتشمن و نصف النهار

طبع قوم افتاد از درس و از تعلیم دور
باغض اخل از میان سر که چون گردد نفور
از نقص برده ره در پیش ادراش فکور
دیده اش کرده غفلت کور از محل غرور

کاش از عبرت نند در پیشش مگر سکوت
تا بزرگش ناله میاید این را سر العیوب

بسکه شد مکر و تملق جا گرین در طبع شان
بی خطر حرفی نمیآید بیرون از زبان
هر کجا بایند از اقبال و از ثروت نشان
چانه جنبانی کنند از هرزگی بوزینه سان

هر زمان از چا بلوسی پیش ارباب دول
خویشتن را خوار میارند از مکر و حیل

با خرد نسبت نداریم آفند بیگانه ایم
میرسیم از آذمیت آفند دیوانه ایم
در خراب آباد و حشت با جنون بهمانه ایم
با چنین دیوانه گی در غم خود فرزانه ایم

در نقص نیک از بدی نه پنداریم ما
آنچه عیب دیگران است آن هنر داریم ما

۱۰ خدام نام ز نسبت که در عرب بصدقات مشهور است کما قیل

اذا قالت خدام فصدقوها فان القول ما قالت خدام

۲۰ باغض اخل نام گیت که با طبع از سر که نفرت دارد اگر کسی آنرا در میان سر که بنیازد فوراً جرسته خود را از آن بیرون می اندازد

۳۰ چش - مخفف چشم است - حضرت سید میفرماید - کوه مفری بخوانی چش حوروش

۴۰ مکر مکوب آله است که بدان اشیا خورد بزرگ میآیند و آن را خورده بین هم میگویند

تا فلک برمانمیدانم چپا آرد بلا باز آب بحری بنیم طلاطم آشنا
باز از طوفان خبر دادست مقیاس الهوا اندکی بیدار سازد ناخدا یان احدا

از برای کار خود تا چاره پیدا کنند
بهر حفظ زورق دین بادبان تپلا کنند

یا رسول الله برادر مادرمان فرست مندی آخر زمان یا عیسی دوران فرست
خشک سال مردمی شد یوسف از کفان فرست قوم شد غرق جهالت نوح کشتیان فرست

گر بگیری خواجهدرست از یا اوفت
اوقت انسان که نامش هم زد یا اوفت

در دما سختست خبر لطف تو درمان کی شود بس پشیمانت حال ما بسا مان کی شود
این شب محنت بخر مهر تو پایان کی شود کی شود این مشکل استان خبر تو آسان کی شود

یا رسول الله غریب بنوا افتاده ایم
دستگیری کن بگرداب بلا افتاده ایم

بر سر منبر بر آو عطا نصیحت ساز کن برخ ارباب معنی باب حکمت باز کن
مردگان را جان نودر قالب از اعجاز کن دور گردان راز رحمت سوی خود آواز کن

دور از چشم خلایق پرده پندار ساز
قوم را از خواب غفلت بیدار ساز

بار دیگر آشنائی ده عرب با عجم تا نماند اختلاف شیعه و سنی بهم
بانگ بزن شورش این چرخه فروشان باز کم بغض و کین قوم گردد مگر اسوی عدم

هر چه فرمانی بجان و دل بران قربان شوند
وز برای نشردنیت یکدل و یکجان شوند

قوم را کردند ترس ازادگان غارتگر یا رسول الله سلمانی ز گبران میخری
روز فردا اگر کنی امر و فرموده داری داد مظلومان ستان از دو چرخ چنبری

فتنه دجال را از بطش خود نشان خویش
شورش یا جوج را از پاسب خود گردان خموش

خزین با سوخت برق از کشت کار ما پیرس حاصل ما برباد از روزگار ما پیرس
نا توان خشت غباریم از دیار ما پیرس چاره فرما خدارا حال زار ما پیرس

حال ما می بین مگر سوی کردار ما
صد گره افتاده است از دست مادر کار ما

مرحبا ای حامیان دین محمد مرجا جزای هر جوان جاده شرع هدا
کشتی اسلام افتاده است در بحر هدا بان قدم مردانه بردارید از بهر خدا

اندرین ره با شما تو فوق حق گردد رفیق
زانکه گویند اهل دل اول رفیق آنکه طریق

غیرت مانگ ذلت بر نتابد پیش ازین طعن اعدا را حمیت بر نتابد پیش ازین
جان ما ز خم شامت بر نتابد پیش ازین فرق ما با روز امت بر نتابد پیش ازین

زین پس در چشم مردم سرخ رو خواهند شدن
جهد کردن از تلاش آبرو باید شدن

با امیدی کو عبث میآزد در دنبال ما زانکه کاری پیش خواهد رفت از اقبال ما
باز آب فته می آید بجوی حال ما نسبتی هرگز نمیدارد با امسال ما

رخ برافروزی امید چاره پیما ره گان
ای رفیق رنج راه از وطن آوازه گان

پیر بنار انظر بروی پرانوار تست آفرینش را فروغ از تابش رخسار تست
زندگی روشن بصر از جلوه دیدار تست کشت زار عمر را آب بقار فگار تست

تا بکش از شمع رخسار تو فانوس خیال
وز لگد کوب تو فرق رنج و حسرت پامال

چون بهیجا هر دو سوشکر مقابل میشود وز غبار اندر نظر سردیوار حائل می شود
تا بزانو دشت از خون یلان گل می شود وز سر مرد دلاور هوش زایل می شود

چون کشاید سوی میدان چشم خود بر کرده سر
جلوه آرا بنید از آئینه است روی ظفر

دایه ما محنت توئی سرمای عشق توئی دایه نیکی توئی همایه حجت توئی
گنج حکمت نقد دولت جوهر همت توئی علت ایجاد و اصل فطرت خلقت توئی

میریانی طالبان را بر سر گنج کمال
ملک و ملت را براری از گنج کمال

تو عصای دست موسی در بیابان بوده کشته نوح نبی هنگام طوفان بوده
بوی پرایه پی یعقوب کعبه ان بوده یوسف صدیق را غمخوار زندان بوده

تو بیابل بوده همراه اسرائیلیان
تو بفارس بوده انباز اسماعیلیان

ای فروغ آفرینش آیه فضل خدا بر تو مائل خاطر مردم چو که بر کمر با
یکره از راه کرم در پیش مشتاقان بیا خیر مقدم حیدر اهل وسلا مر حبا

بزم مارار شک باغ برلن و پاریس کن

در هنر سر آمد آفاق چون انگلیس کن

باغ ما پیر مرد گر فصل بهارش همسم توئی کشت ما گر خشک گردید آبشارش همسم توئی
گر تنگ کشت خون تیار دارش همسم توئی آرزو گر گشته شد شمع مزارش همسم توئی

در دبی درمان غم را گر بود درمان توئی

نبیت سیم از بنیوانی چون سر سامان توئی

ای بهار گشن ایجا دمیا ئی بیا روح بخش عالم احیاء میا ئی بیا
جان فدایت یا مبارک باد میا ئی بیا کز برای خاطر ناشاد میا ئی بیا

بنیوایان را بستاند مژده دولت رسان

باز ما را بر فراز و ذروه غرث رسان

یا بشیر القوم این الوقت در ده تلخواف گر تلا فی میکند کس ما مضی گردد معاف
و انکه میوزد ز راه اطلبوا علم اعتراف در معاک ذلت و ادبار افتد بیکز اف

الحذر یا معشر اخلان ز غفلت الحذر

خانه تان را سازد جهل تا زیر و زبر

جهیزان در چار سو شتر بابانگ بلند کز فلک قوم جهالت پیشه بیاید گزند
بر وجود ست کوشان بهر دار در لیختند از ندلت بند یابند و زخمی یابند پند

مردم بی تربیت را خوار سازد دور در

همچو دستان در میان حلقه اوباش شهر

میخورد امروز خون غم فردا ما تا چو زاید فتنه استن شب یلدا ی ما
شمع سان هوزد ازین اندیشه سر تا پای ما تا چه آرد بر سر این صبح قیامت را ما

سایه گستر اندرین عهد ارجه ابر ظلمت است

روشنی در چشم امید از فروغ بهمت است

ای جوانان گز بهمت راه پیدا کرده اید و ز برای قوم خود فکرم داده اید
یا تا تل از پی بهبود فکرم داده اید خانه اتان باد آبا دان که ز نیب کرده اید

این خراب آباد قوم از دست آن معمور باد

همت تان باد عالی سعی تان شکور باد

المعذرت

من ز عیب کم زبانی سالها بودم خموش شوق نالیدن مرا آورد دیگر بر خروش
تا بر عم خود چنان کش خوان به نوشش پخته ام سودا و لیکن خام تر از ترک جوس
نیت آتش بنده یاران در خور خوان شما
لب چشی گردید گر می باشد حسان شما

و چه سازم ناله ام گر هیچ سیرانهنگ نیت گریه تلخست آفرین نوای خنگ نیت
داستان در دلت آب و رنگ نیت نسخه آشفته گری را تر جان فرنگ نیت
تلخ نشد از گریه من خواب چشم جهان
لیک یاران بخمایان در خواب شیرین سرگران

نیستم با خود نمیدانم چه بزیان گفته ام دیده ام خواب پریشان زان پیش گفته ام
داستان در دلت در پرده پنهان گفته ام کس چه میداند که من خود تا چه دستان گفته ام
بشیونی در پرده دارد گریه باهای من
کاجمن در ناله می آید ز او ویلای من

کی بود با اینچنین بکفیه کس مفتقر یاباین شورا بس تلخ و ناگوار قطع
گرچه دارد عیب تا بود گیماستر ایها الساقی ادر خذ ما صفادع ماکدر
گرم کن زین باده بزم حضرت اجاب
سرگذشت عهد پیشین یاد ده اصحاب

تمت الخیر

لیس خورشید ۵ دلو ۱۳۱۲